

# تاگور و تصوف اسلامی

دکتر عباس کی منش  
استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران

□ در سال ۱۹۱۱ م. که تاگور برای معالجه‌ی مجدد به انگلستان مسافرت کرد، ترجمه‌ی انگلیسی اشعار او به نام **آواهایی از قریانی، چستیان جالی و مرگ امید**، مورد استقبال کم نظیری قرار گرفت. این جا بود که جوامع انگلیسی زبان، یک شاعر بزرگ، از تبار مشرق را در آغوش گرم محبت فشرد و مورد تبجیل شایسته و احترام قلبی فراموش ناشدنی خود قرار داد و ناگزیر به تحسینش زبان گشود. (پورداد، ابراهیم، صدبند تاگور / ۱۸)

شخصیت تاگور در آثار او کاملاً متجلی است. او به‌عنوان یک هنرمند متعهد رسالت خود را می شناخت و پیوسته در مبارزه با ظلم و شقاوت بود و پس از مرگ همسر و دختر و پسر کوچکش در سال ۱۹۱۰ م. فراموشی غم را به مسافرت پرداخت و از کشورهای اروپایی، آسیایی و آمریکایی از جمله چین، ژاپن اتحاد جماهیر شوروی (سابق) و ایران دیدن کرد و با فرهیختگان نشان دیدار معنی دار یافت.

تاگور در اردیبهشت ماه سال ۱۳۱۱ مطابق یازده آوریل ۱۹۳۲ م. به دعوت دولت ایران با دینشاه ایرانی به ایران آمد و جشن هفتادمین سال ولادت او در تهران برگزار شد. (روان فرهادی، عبدالغفور، سرود نیایش، ۲/۱۳۵۴)

این نابغه‌ی بزرگ شوق در هنگام اقامت در تهران از دولت ایران خواست که استادی را برای تدریس زبان پارسی به هند گسیل دارد و دولت ایران نیز استاد ابراهیم پورداد را از دانشگاه تهران در دسامبر ۱۹۳۲ م. به آن کشور اعزام داشت تا به تدریس در دانشگاه شانتی نیکتان بپردازد. (پورداد، ابراهیم، صدبند تاگور / ۶)

تاگور در ایران مورد استقبال گرم دولت و ملت ایران قرار گرفت و بسیاری از رجال علم و ادب در تحلیل افکار بلند او به نثر و نظم سخن‌ها پیوستند و سرودها آراستند.

استاد ملک‌الشعراى بهار بزرگترین چامه‌سرای دوره‌ی مشروطه و معاصر ایران یک مثنوی در بحر سریع مسدس (مفتعلن مفتعلن فاعلن) در ستایش او به نظم کشید و آن را «هدیه‌ی تاگور» نام داد و در سال ۱۳۱۰ خورشیدی به عنوان دعوتنامه به بنگاله گسیل داشت و نگارنده‌ی این سطور به سبب احتوای مضامین بکر این منظومه، آن را زینت افزای این مقاله کرده به عنوان تحفه ارزانی صاحب‌نظران می دارد:

دست خدای احسد لم یزل  
ساخت یکی چنگ به روز ازل  
بافته ابریشمش از زلف حور  
بسته بر او پرده‌ی موزون ز نور  
نغمه‌ی او رهبر آوارگان  
مویه‌ی او چاره‌ی بیچارگان  
گفت گر این چنگ نوازند راست  
مهر فزونی کند و ظلم کاست  
نغمه‌ی این چنگ نوای خداست  
هر که دهد گوش برای خداست  
گر بنوازد کسی این چنگ را  
گم نکند پرده و آهنگ را  
هر که دهد گوش و مهیا شود  
بند غرور از دل او وا شود  
گرچه بود چنگ بر آهنگ چنگ  
چنگ خدا محو کند نام چنگ  
چون که خدا چنگ چنین ساز کرد  
چنگ زنی بهر وی آواز کرد  
گفت که ما صنعت خود ساختیم  
سوی گروه بشر انداختیم  
راه نمودیم به پیغمبران  
تا بنمایند ره دیگران  
کیست که این ساز بسازد کنون  
بهر بشر چنگ نوازد کنون  
چنگ زمن، پرده زمن، ره زمن،  
کیست نوازنده درین انجمن  
هر که نوازد بنوازم ورا

در دو جهان سر بفرزم ورا  
چنگ محبت چه بود، جود من  
نیست جز این مساله مقصود من  
گوش بر الهام خدایی کنید  
وز ره ابلیس جدایی کنید  
رشته‌ی الهام نخواهد گسست  
تا به ابد متصل است از الست  
هر که روانش ز جهالت بریست  
نغمه‌ی او نغمه‌ی پیغمبریست  
راه نمایان فروزان ضمیر  
راه نمودند به برنا و پیر  
رنجه شد از چنگ زدن چنگ‌شان  
کس نشد از مهر هم آهنگشان  
زمزم پاک ازلی شد ز یاد  
نغمه‌ی ابلیس به کار اوفتاد  
چنگ خدا گشت میان جهان  
ملعبه و دستخوش گم‌رهان  
هر کسی از روی هسوی چنگ زد  
هر چه دلش خواست بر آهنگ زد  
مرغ حقیقت ز تغنی فتاد  
روح به گرداب تدنی فتاد  
عقل گران، جان پی برهان گرفت  
رهزن حس ره به دل و جان گرفت  
لنگر هفت اختر و چار آخشیح  
تافت ره کشتی جان از بسیج  
در ره دین سخت‌ترین زخمه خاست  
لیک ازین زخمه نه آن نغمه خاست  
نغمه‌ی یزدان دگر و دین دگر  
زخمه دگر، آن دگر و این دگر  
دین همه سرمایه‌ی کشتار گشت  
یک‌سره بر دوش بشتر بار گشت  
هر که بدان چنگ روان چنگ داشت  
زیر لبی زمزمه‌ی چنگ داشت  
کینه برون از دل مردم نشد  
کبر و تفرعن ز جهان گم نشد  
اشگ فرو ریخت به‌جای سرور  
سوک به پا گشت به هنگام سور

مهر پرستی ز جهان رخت بست  
 سمّ خر و گاو بجایش نشست  
 گشت ازین زمزمه‌های دروغ  
 مهر فلک بی اثر و بی فروغ  
 زآن که به چنگ ازلیت بفن  
 راه خطا زد سر هر انجمن  
 چنگ نکو بود ولی بد زدند  
 چنگ خدا بهر دل خود زدند  
 چنگ نزد بر دل کس چنگشان  
 روح نجیبید بر آهنگشان  
 \*\*\*

تا که درین عصر نوین بی‌درنگ  
 در بر «تاگور» نهادند چنگ  
 ذات قدیمی پی بست و گشاد  
 قوس هنر در کف تاگور نهاد  
 چون که بزد چنگ بر آهنگ راست  
 نغمه‌ی اصلی ز دل چنگ خاست  
 ناله‌ی عشاق بر آمد ز چنگ  
 پر شد ازو هند و عراق و فرنگ  
 جمله نواها ز جهان رخت بست  
 نغمه‌ی (عشاق) بجایش نشست  
 تاگور! این چنگ که در دست تست  
 بوده بچنگ دگران از نخست  
 چنگ زراتشت و برهماست این  
 مانده به تاگور ز بوداست این  
 صفحه‌ی درس (هومروس) است این  
 زخمه‌ی خنیاگر طوس است این  
 ساز «جنید» و «خرقانی» است این  
 خامه‌ی عطار معانی است این  
 این ز (مناکی) است تو را یادگار  
 اینت نی بلخی رومی شعار  
 گفته بدو سعدی شیراز، راز  
 برده بدو ناخن حافظ نماز  
 جامی و عرفیش چو ناخن زدند  
 صائب و بیدل بخروش آمدند  
 دیر گهی شد که ز کار اوفتاد  
 اختر سعدش ز مدار اوفتاد  
 عصر جدی ارچه ملک چهره است  
 زین ملکی زمزمه بی بهره است  
 بند عناصر همه را دست بست  
 سنگ بلا شهپر جانسان شکست  
 هیچ کس آن چنگ نزد بر طریق  
 هر کسی آن زد که پسندد فریق  
 لیک تو خوش ساختی این چنگ را

یافتی آن ایزدی آهنگ را  
 هر چه زنی در ره او می‌زنی  
 خوش بزن این ره که نکو می‌زنی  
 طبع تو چنگست و خرد زخمه‌اش  
 شعر بلنندت ازلی نغمه‌اش  
 سال تو هفتاد و خیالت نوست  
 زان که ز یزدان به دلت پرتو است  
 هر که ز یزدان به دلش نور تافت  
 در دو جهان دولت جاوید یافت  
 \*\*\*

سیصد و ده چون بگذشت از هزار  
 گفته شد این شعر خوش آیدار  
 جانب بنگاله فرستادمش  
 «هدیه‌ی تاگور» لقب دادمش  
 سال چو نو گشت در آمد برید  
 گفت که هان مژده بمن آورید  
 از وطن حافظ شیرین سخن  
 بگذرد آن طوطی شکر شکن  
 طوطی بنگاله برآید ز هند  
 جانب ایران بگراید ز هند  
 چون من از این مژده خبر یافتم  
 پای ز سر کرده و بشتافتم  
 دیدمش آن سان که نمودم خیال  
 بلکه فزون تر به جمال و کمال  
 قدّ برآزنده و چشم سیاه  
 رخ، چو به ابر تنکی چهر ماه  
 زلف چو کافور فشانده بدوش

نوش لبش بسد کافور پوش  
 برده ز بس پیش حقیقت نماز  
 پشت خمیده چو کمان طراز  
 گوشت نه بسیار و نه کم بر تنش  
 تافته از سینه‌ی دل روشنش  
 هشته ز مخمل کله ساده‌یی  
 بر تن او جامه و لباده‌یی  
 گرچه ز حشمت به‌حوالیش چیش  
 ساده چو سقراط و فلاطون به عیش  
 خضر مثالی و سلیمان فری  
 گرد وی از فضل و ادب لشکری  
 آمد و چشم من از او نور دید  
 راضی‌ام از دیده که (تاگور) دید  
 زان جهانست، نه مخصوص هند  
 چون شکر مصری و هندی فرند  
 ملت بودا اگر این پرورد  
 عقل به بتخانه نماز آورد  
 او است نمودار بت بامیان  
 زانش گرفتیم چو جان در میان  
 جان به گل و لاله در آمیختیم  
 لاله و گل در قدمش ریختیم  
 بلبل ما گشت غزل‌خوان او  
 شاخ گل آویخت بدامان او  
 باد صبا گرد رهش برفشاند  
 ابر بهاری گهر تر فشاند  
 کوه به‌سر، بهر نثارش کشید  
 یک طبق از گوهر و سیم سپید



ایستاده: محسن اسدی، رشید یاسمی، اقبال آشتیانی، سعید نفیسی، نصرت‌الله فلسفی، محمد سعیدی، میکده  
 از راست: نشست: دینشاه ایرانی، ملک‌الشعرا بهار، رابیندرانات تاگور، علی دشتی

بهر دعایش به بر کردگار  
 دست بر آورد درخت چنار  
 قلب صنوبر ز فراقش کفید  
 تا قد آن سررو دلارام دید  
 آب روان مویه کنان بر زمین  
 سود به آثار قدمش جبین  
 صف زده گلها به رهش از دو سو  
 بهر تماشای گل روی او  
 آمد و آورد بسی ارمغان  
 از گهر حکمت هندوستان  
 آمده از بحر گهر زای هند  
 دامن دل پر ز گهرهای هند  
 گوهر حکمت همه یک گوهر است  
 آمده‌ی هند ولی بهتر است

\*\*\*

قطره‌یی از عالم بسالا چکید  
 در گهرش جوهر عرفان پدید  
 هند، صدفوار دهان برد پیش  
 قطره فرو برد و فرو شد بخوبیش  
 قرن پس از قرن بر او بر گذشت  
 دهر پس از دهر مکرر گذشت  
 تا صدف هند گهر بار شد  
 مهد یکی گوهر شهسوار شد  
 از نظر اجنبیش دور ساخت  
 درج گهر سینه‌ی تاگور ساخت  
 ای قلمت هدیه‌ی پروردگار  
 هدیه‌ی ایران بپذیر از بهار  
 استاد ابراهیم پورداود می نویسد: تاگور در  
 طی صحبت، چندین بار به من گفت: گمان  
 می‌کنم که در تهران کسی مرا نشناخته است.  
 زیرا که چیزی از من به فارسی گردانیده نشده  
 است تا مرا بشناساند. چون این سخن را دو  
 سه بار از او شنیدم، گفتم: این کار را من در  
 هند به همراهی یکی از استادان انجام می  
 دهم... بدین روی با استاد ضیاء الدین که از  
 فارسی هم بهره داشت، "صد بند" از اشعار  
 تاگور را از بنگالی به فارسی گردانیدم. (پورداود،  
 ابراهیم، صد بند تاگور / ۲۰)

ذکر این نکته را گزیری نیست که اظهار  
 دارد هنگامی که تاگور به ایران آمد گروه  
 بسیاری از شاعران آن روزگار هر یک متناسب  
 با افکار، احساسات، عواطف و اندیشه‌های خود  
 اشعاری در توصیف این نایب‌ه‌ی بزرگ شرق  
 سروده‌اند که از جمله‌ی آنان غیر از استاد

ملک‌الشعراى بهار باید از علامه علی‌اکبر  
 دهخدا،<sup>۱</sup> ابوالحسن فروغی، محتشم‌السلطنه،  
 رشید یاسمی، شیخ‌الملک اورنگ، دکتر محمد  
 کامگار پارسی و بسیاری دیگر از شاعران و  
 سخنوران توانای دیگر آن عهد نام در میان  
 آورد.

استاد دکتر نیاز احمدخان هندی کتابی با  
 عنوان **طوطی هند سویی چمن** که در  
 حقیقت سفرنامه‌ی تاگور به ایران است، نوشته  
 و در سال ۲۰۰۴م به زیور طبع آراسته‌اند. در  
 این کتاب آثار برخی از سخنوران و شاعران  
 ایران که اشعار دلپذیری برای تاگور سروده  
 بودند، آمده است.

اینک با سر سخن آمده می‌افزاید: از آن  
 پس آثاری از تاگور به زبان فارسی ترجمه  
 گردید که از آن جمله است: آیین نامه‌ی  
 زرتشت، باغبان عشق، ترانه‌های مادر و  
 رویاهای کودک، چیترا، سبد میوه، سروده‌های  
 جاودانی، قربانی، پستخانه، مرتاض، مالینی،  
 شاه و ملکه، کشتی شکسته، مرد جهانی،  
 هلال ماه نو، نیلوفر عشق، و نغمه‌های تاگور.

(خانلری، زهرا، فرهنگ ادبیات جهان / ۳۴۴)

تاگور در سال ۱۹۱۵ م. از سوی دولت  
 انگلستان به دریافت لقب «سر Sir» نایل آمد،  
 لیکن در سال ۱۹۱۹ م. هنگامی که انقلاب  
 پنجاب به گونه‌ای بی رحمانه بر اثر فشار  
 شدید انگلیسی‌ها سرکوب شد، این لقب را رد  
 کرد و نوشت که این لقب مایه ننگ من است.  
 (محیط طباطبایی، رابیندرانات تاگور، ۴۲ / ۱۳۱۱)

اما درباره‌ی فضای فکری تاگور باید گفت  
 که فلسفه برهمنی، یگانه آیین بشری است  
 که مؤسس و موجدی برای آن نشناخته‌اند و  
 می‌توان آن را نوعی فرهنگ مذهبی توأم با  
 اساطیر و فلسفه‌ی نژاد آریا دانست.

اساس فلسفه‌ی برهمنی یکی ودهاست  
 شامل چهار کتاب که همه نشانه‌ی تراوش  
 فکر و صورتگری‌های خامه‌ی عارفان بزرگ و  
 حکمایی‌ست که در کهن‌ترین روزگاران در  
 سرزمین هند سرود انسان سازی زمزمه  
 کرده‌اند.

مهم‌ترین قسمت ودا، ریگ‌وداست که  
 یکی از مهم‌ترین کتب مذهبی و فلسفی جهان  
 قدیم به‌شمار می‌آید مانند اوستای زرتشت که  
 گائها (گاتها) کهن‌ترین قسمت آن است.

در وداها یگانگی پروردگار تعلیم داده شده  
 است. خدایی که در وداها معرفی گردیده  
 «براهما» نام دارد و سه مظهر تجلی از آن  
 اوست.

(۱) برهما یا برهمن که مظهر قوه‌ی

(۲) ویشنو که مظهر قوه‌ی حیات و نشاط  
 و برکت است.

(۳) شیوا که مظهر قوه‌ی قهاریت و  
 رحمانیت ذات مطلق است. (میرغیاث‌الدین علی  
 قزوینی، مهابهارات، ۳ / ۱۳۵۸)

آیین دیگری که ژرف‌ترین تأثیر را در  
 بیش‌ترین گروه انسان‌ها در هندوستان داشته  
 است، دین بودایی است.

ظهور بودا (Buddha=buda) ولادت  
 ۵۶۰ ق.م و به‌قولی حدود ۵۰۰ ق.م که در  
 هشتاد سالگی بدرد زندگی گفت. یکی از  
 بزرگ‌ترین رویدادهای تاریخ جهان است، در  
 جهت ارتقای اندیشه‌ی انسانی. به همین  
 سبب کیش بودایی را، هم‌سنگ دیگر ادیان  
 جهان همچون اسلام، مسیحیت، هندویی و  
 یهودیت دانسته‌اند و مطالعه‌ی آن را نه تنها از  
 دیدگاه تاریخ ادیان، بلکه از جهت تفاهم ملل و  
 شناسایی ادراک‌های مشترک بشری در خور  
 توجه شمرده‌اند. (امین، سیدحسن، بازتاب  
 اسطوره بودا در ایران، ۳ / ۱۳۷۸)

کیش بودایی یا «آیین رهایی» در سده  
 ششم پیش از میلاد مسیح در هند ظهور کرد  
 سپس از راه بلخ و قندهار به اقصی نقاط ایران  
 باستان و آسیای میانه، عراق، فلسطین، مصر،  
 یونان و سرانجام به اروپا راه جست و از راه  
 تبت به چین، مغولستان، کره، ژاپن، برمه و  
 ویتنام رسید و نفوذی یافت سخت عمیق و  
 لایق پیروی.

مفهوم بودا، انسان کامل یا وجود عارف  
 بیدار روشنی یافته، در هر فرهنگ و دینی، با  
 فرهنگ‌های بومی و ادیان محلی درآمیخت و  
 رنگ اندیشه‌ی مردم آن سامان گرفت. چه،  
 ایرانیان کیش مانوی را تحت تأثیر آموزه‌های  
 بودا پدید آوردند. مسلمانان نیز تعلیمات  
 بودایی را به انواع گوناگون با باورها و  
 اندیشه‌های خود درآمیختند. گاهی بعضی از  
 آداب و مراسم و تعلیمات بودایی را در قالب  
 تصوف پذیرا شدند. حتا او را «آدم ابوالبشر»

خواندند و جزیره‌ی سرنديپ را که معبد دندان بودا و مرکز کيش بودایی است، مهبط آدم و قدمگاه بودا را، قدمگاه آدم انگاشتند. خلاصه آنکه پيرايه‌ها و افسانه‌های خيال انگيز به بودا بريستند. تا از او براساس سنت فکری خود وجود پيامبري الهی را توجيه کنند. گاهی او را ادریس نبی دانستند، و زمانی خضر و با توصیه «مرگ پيش از مرگ» قلمی رنجه داشته تحليل‌ها کرده‌اند. چنانکه سنائی غزنوی می‌گوید:

بمیر ای دوست! پيش از مرگ اگر می‌زندگی خواهی که «ادريس» از چنین مردن، بهشتی گشت پيش از ما سناي، ديوان، ۵۲

جلال‌الدین بلخی رومی در معنی این حديث نبی اکرم (ص): «موتوا قبل أن تموتوا» می‌فرماید:

مرگ پيش از مرگ امن است ای فتی

این چنین فرمود ما را مصطفی

گفت: موتوا کلکم من قبل أن

يأتی الموت تموتوا بالفتن

مولوی، مثنوی، ج ۴، ب ۲۱۱۷

این مضامین عارفانه درباره‌ی مرگ ارادی، به گفته‌ی عبدالرزاق کاشانی از سخنان افلاطون یونانی است که وی به زبان تازی نقل کرده است: مت بالاراده، تحیی بالطبیعه (کاشانی، اصطلاحات عرفا، ۱۳۱۴/۱۳۴)

مرگ ارادی در نزد مسلمانان، همان نیروانای مقبول بوداییان است که شوینهاور (۱۷۸۸م. ۱۸۶۰م.) آن را به همین لفظ در زبان آلمانی به کار گرفته است. مسلمانان هم مرگ را به ارادی و اضطراری تقسیم کرده و مرگ ارادی را نیز چند نوع دانسته‌اند، چنانکه حاج ملاهادی سبزواری گفته است:

ای که انواع مرگ پرسیدی  
ایزد، انواع زندگیت دهاد  
اضطراری موت معلوم است  
اختیاری او، چهار افتاد  
موت ایض که هست جوع و عطش  
در ریاضات با شروط رشاد  
موت اخضر مرقع اندوزی  
در زنی چون دراعه‌ی زهاد  
موت اسود که شد بلای سیاه  
احتمال ملامت است و عناد  
موت احمر که رنگ خون آرد

باشد این‌جا خلاف نفس و جهاد  
حاج ملاهادی سبزواری، دیوان، ۱۳۷۲/۴۷۹  
غرض آن است که گفته آید وجوه  
اشتراکی میان تفکر عرفای اسلامی و آیین  
بودایی به نظر می‌آید که نشانه‌ی خویشاوندی  
فکری ایرانی و هندی‌ست. چه، ملاحظه  
می‌شود که «موت ارادی» را که صوفیان  
اسلامی توصیه کرده‌اند، با «آیین‌رهایی بودا»  
شباهت بسیار دارد.

تأثیر تصوف اسلامی ایران را بر آیین‌های  
باستانی هند می‌توان بازتاب سایه‌ی همت  
منصور حلاج، صوفی معروف ایرانی دانست  
که به هند هجرت نموده و مریدان فراوان  
یافت و پس از او نیز شاید آیین بودایی از  
اندیشه‌ی علی بن عثمان جلایی هجویری  
غزنوی از عارفان و نویسندگان سده پنجم  
هجری صاحب کتاب کشف المحجوب  
رنگ گرفته باشد و یا از تفکر شیخ عبدالقادر  
گیلانی و میر سید علی همدانی و سایر  
صوفیان بزرگی که از ایران به شبه قاره  
رفته‌اند. آیین‌های فکری آنان به نوعی با هم  
پیوند دارند. چه تأثیر آیین بودایی و یا مذهب  
هندویی که با آیین و ادیان الهی پیوند خورده  
است، یکی از مقوله‌های آن است.

از اقبال مردم شبه قاره به هجویری این  
بس که تربت او را صاحبان ادیان مختلف در  
لاهور به نام «داتاگنج بخش» هنوز متبرک  
می‌دانند و هم‌چنین این اندیشه را می‌توان از  
تأثیر نفس خواجه معین‌الدین چشتی خراسانی  
(متوفی به سال ۶۶۳ هـ ق) شکل گرفته  
دانست، به دلیل این‌که مرقد او در اجمیر تا  
امروز زیارتگاه مسلمانان و غیر مسلمانان شبه  
قاره است.

دیگر از عرفای اسلامی که هندوان را بدو  
احترامی ستایش‌آمیز است، سلطان المشایخ  
نظام‌الدین اولیاء نویسنده‌ی راحةالقلوب از  
ملفوظات گنج شکر، عارف و شاعر فارسی  
گوی شبه قاره از مردم بخارا از مشاهیر  
صوفیان هند در سده‌ی هفتم و هشتم هجری  
(۶۳۶ یا ۷۲۵۶۳۸ هـ ق) و مرید فریدالدین  
مسعود گنج شکر (۵۸۴-۶۶۴ ق) است.  
او به دستور پیر خود بند ازار محکم بسته  
بود و تا پایان عمر به تجرید گذرانی.  
نفوذ معنوی نظام‌الدین سبب شد که

زندگانی‌اش به افسانه نزدیک آید. چه، برخی  
نوشته‌اند که شبی در نتیجه‌ی تغییر حالتی  
روی به ملازمت شیخ فریدالدین عطار نهاد و  
به مرتبه‌ی کمال رسید. سپس به دهلی  
بازگشت و به تربیت سالکان همت گماشت.  
ملازمت نظام‌الدین اولیا با شیخ عطار را  
مقرون به صحت نتوان دانست، زیرا عطار به  
اغلب احتمال در سال ۶۲۷ هـ ق. به قتل  
رسیده یا وفات یافته است، در حالی که  
نظام‌الدین هنوز در کتم عدم بوده است. این  
تفکرات اگرچه برخاسته‌ی خيال بشر است  
ولیکن از یک حقیقت خالی نیست و آن این‌که  
ساختار نظام فکری بشر در کشاکش حیات با  
یک‌دیگر پیوندی خورده است ژرف. (بقیه در  
شماره‌ی آینده) ■

### پی‌نوشت

۱- هنگامی که استاد دانشمند بزرگوار جناب آقای دکتر  
سیدحسن امین در انگلستان تشریف داشتند، دو  
خواننده‌ی صاحب‌نظر ماهنامه‌ی حافظ - دانشمند  
محترم جناب آقای رشید مظفری سردشتی و استاد  
جلیل نبیل جناب آقای اسحاق تقویان اشکوری - پس  
از انتشار قسمت اول مقاله‌ی «تاگور و تصوف اسلامی»  
در تیر ۱۳۸۷ تلفنی به این‌جانب خاطر نشان فرمودند که  
علامه‌ی علی‌اکبر دهخدا نیز شعری درباره‌ی تاگور  
سروده‌اند. نگارنده‌ی این ستور از امان نظر و یادآوری  
عالمانه‌ی آن دو استاد عالی‌قدر سپاسگزاری می‌نماید.

### وقت وداع یاران

- عالم عالی‌قدر مرحوم آیت‌الله حاج  
شیخ محمدتقی عندلیبی سبزواری از  
روحانیون مقیم مشهد در تیرماه ۱۳۸۷ در  
سن نود و چند سالگی بدرود حیات گفت.  
وی خطی خوش داشت و شعر هم  
می‌گفت. شرح حالش را دوست  
زنده‌یادش سیدعلینقی امین در تاریخ  
سبزواری نوشته است.
- توج نکهبان، ترانه‌سرای نامدار از  
میان مارفت.
- دکتر سهراب علوی‌نیا، استاد دانشگاه  
شهید بهشتی، مترجم آثار فلسفی و عارف  
اهل سلوک در اواخر تیر ۱۳۸۷ در تهران  
بدرود حیات گفت. از او عکسی با سردبیر  
همراه دکتر غلام‌حسین دینانی و دکتر  
هادی عالم‌زاده در این ماهنامه چاپ شده  
است.